

نشیمن های خود چار دیواریهای متین بنیاد افکنده باستحکام تمام باتمام رسانیدند - چنانچه هر منفزی معقلی و هر چهار دیواری باراً استواری شده برجهای آنها مانند بروج ذری بانواع آلات آتشبازی از توپ و تفنگ و امثال آن آراستند - و اطراف ثلثه آن بندر را بخندقهای عریض و عمیق محاط ساخته روکش مثلثه آبی فلک نمودند - و قطع نظر از تکلف سخن سازی طرف رابع نیز که در خور دریای شور بود در استحکام از دیگر جهات قطعاً پامی کمی نداشت - و رفته رفته از آمد و شد جهازهای فرنگ و کشتی های مسلمانان نیز که بانداز تجارت بدانجا تردد می نمودند هنگامه ساندانو افسرده شد و بندر هوگلی رواج تمام و رونق کلی یافت - آنگاه چندی از اعیان فرنگ که در آن بندر قرار توطن داده بودند قری و پرگنات جوار را از حکام و ولات آنولایت بر سبیل اجاره بدست آورده بر طبق خاطر خواهه عمل می نمودند - و رعایای آن محال و نواحی آنها تا جای که دست تطاول آن بداندیشان می رسید از روی تعدی خواهه ناخواه تکلیف ترسانی نموده نصرانی می ساختند و بزور از راه دریای شور روانه پرتغال فرنگ می نمودند - و در ضمن این رای ناصواب متوقع اجر و ثواب بوده جبر نقصان زراعت که علت آن قلت رعایا بود از رباح تجارت که اضعاف مضاعف آن می شد می نمودند - ملاحظه سخن در ایام بادشاهزادگی که آنولا لوی والا ظل وزود بر سرزمین بنگاله گسترده بود رای جهان آرای بر کماهی گمراهی بل دقایق بپراهی آن ضاللت پیشگان جهانت اندیش که بدرجه اعلی رسیده بود آگاهی یافت - و سخت کوشی آن سست کیشان در باب اضرار و آزار مسلمانان گوش زد معلی گردید - لاجرم اینمعنی مرکوز خاطر خاطر بود که بهر صورت که رو دهد درباره استیصال مطلق ایشان مستعد شوند - چون بحسب اقتضای

قدر و قضا درین مدت از عدم مساعدت وقت مجال پرداخت قرار داد ضمیر
 منیر نیافتند چنانچه هم اکنون مذکور شد درین محل که نقش مراد داد و
 دین از جلوس اقدس درست نشست قاسم خان صاحب صوبه بنگاله
 را در وقت رخصت آنصوب بانصرام این مهم مامور فرمودند - و بر سبیل
 ارشاد طریق تسخیر آن ضلالت آباد و روش استیصال آن بد نهادان بآن
 خان اخلاص نشان تلقین فرمودند - چنانچه ابواب تدبیرات صائبه که درین
 باب ظهور یافت خصوص تعیین عسکر ظفر اثر از جانب بحر و بر همگی
 بمحض تعلیم آنحضرت بود - بالجمله قاسم خان درین باب از در مقتضای
 حزم و احتیاط در آمده این راز مضمرا با هیچکس در میان نهداد - و
 تسخیر آن بند را هر چند در بند وقت بود چندی در حیز تاخیر داشته
 چندان صبر نمود که بر جمیع خصوصیات آنولایت خاصه کیفیت احوال
 بند و کمیت سپاهی و رعیت آنجا تحصیل اطلاع و اشراق نماید - چون
 استیغای حقایق کلی و دقایق جزئی امور ملکی و مالی اهالی و موالی
 آن ملک به عمل آورد درین حال عزم جزم نموده در ماه اسفندار سالگذشته
 حسب الحکم اشرف در مقام تجهیز عساکر و تهیه نواره در آمده - و آن
 عبارت است از جهازات حربی مشتمل بر سپاهی و آلات جنگ و توپ
 و تفنگ و امثال آنها - از آنجا که داب ارباب خرد و آئین است بر طبق
 منظومه *

سکندر که با شرقیان حرب داشت رخ خیمه گویند در غرب داشت

باین عنوان بر زبانها افگند که غرض از ارسال عسکر منصور استیصال

گروه هجلی وال است - و لهذا فوجی از تابینان خود و بندهای

بادشاهی بهمراهی عنایت الله پسرش و امرا و ارباب مفاصب والا به تسخیر

آن سرزمین تعیین نمود - و مقور و مخمر ساخت که بسمت هجلی وال

روان شده چندی در موضع بردوان که در آن جهت واقع است اقامت
گزیزند - چندانکه خواجه شیر و معصوم زمیگذار کل بنگاله و محمد صالح
کذب و همراهان او با نواره از راه بندر [سری پور] روانه شده تا دهان
خور هوگلی بندر که بموهانه مشهور است فرارسند - و اینمعنی بنابر آن بود
که مبادا مقهوران فرنگ از سهم صولت اولیای دولت قاهره خود را به کشتیها
رسانیده از راه دریا طریقه فرار اختیار کنند - آنگاه بهادر برادر ابو محمد کذب را
که مدار علیه او بود به بهانه نظم و نسق امور محال خاصه شریفه
روانه مخصوص آباد ساخته با او مواعظ نمود که چون فوج عنایت الله بعد
از شنیدن خبر لشکر موهانه متوجه هوگلی شود او نیز خود را باصحاب
خود بشتاب باد و سحاب باز رساند - چون عنایت الله بعد از وصول
خواجه شیر بموهانه رو نموده از مقام بردوان کوچ کرد - در عرض یک
شبان روز بر سبیل ایلغار خود را تا قصبه هلدی پور رسانید که در وسط ساتگانو
و هوگلی واقع است درین اثنا بهادر نیز با پانصد سوار از مخصوص آباد
رسیده بدیشان پیوست - و تا رسیدن مردم توقف نه نموده روانه موهانه شد
که باتفاق خواجه شیر و سایر دولتخواهان از کشتی سدی استوار بسته دهانه
خور را مسدود سازد - که مبادا مقهوران فرنگ از مضیق محاصره به تنگ
آمده خود را از راه خور بدریای شور اندازند - بهادر بدانجا پیوسته با دیگر
بهادران در اندک فرصتی راه از نارهلی نواره مضبوط ساخته - دوم
ذی حجه سنه هزار و چهل و یک هنگامی که عنایت الله و سایر افواج
منصوره بانداز ترکناز معموره که در بیرون خندق بندر واقع بود توجه نمود
ایشان نیز از طرف خور جلوریز تاختند - و در حمله نخستین معموره
مذکور را که ببالی معروف بود مسخر ساخته نخست خاطر از قتل نفوس

و غارت اموال اهالی آن پرداختند و آتش یغما در آن عرصه افروخته خشک و تر را در یکدیگر سوختند - آنگاه همت بر تخریب عمارات و منازل کفار گماشته نشانی از آبادانی نگذاشتند - و چون از لوازم قتل و اسیر باز پرداختند اطراف بندر را احاطه نموده ملجأها ساختند - و باهتمام تمام متوجه پیشرفت کار و پیش برد ملجأ شده بکار فرمائی همت عالی و تصویب رای صائب عزم راسخ و جِد ناقد را پیش کار خود نمودند - و در اثنای این حال صواب اندیشان صلاح وقت در آن دیدند که فوجی جرار از مردم کاروان کارگذار در محال اطراف خوز پراکنده سازند - که اگر از راه اتفاق بجمعی از آن بدانندیشان که اعمال آنحدود باجاری ایشان بود بر خورد بی توقف به قتل رسانند - و اهل و عیال ملاحان بنگالی نواری فرنگیان که ایشان را غرابی گویند بقید و اسیر در آرند - تا چون این طایفه از روی دلبستگی متعلقان خود را از آن گروه ادبار مآل بریده به معسکر اقبال پیوندند این معنی باعث وهن و ضعف مخالفان گردد - بسبب این تدبیر درست قریب چهار هزار تن این طایفه از کفار جدائی اضطراری گزیده زینهار می عسکر اسلام گشتند و از این حرکت فتور کلی بحال اهل هوگلی راه یافت - بالجمله تا مدت سه ماه و نیم مقهوران فرنگ در مضیق محاصره روزگار گذرانیدند - و اولیای دولت قاهره بذخوی کار بر ایشان تنگ ساختند که آن بد اندیشان را از آن بیش مجال امکان مقاومت نماند و در آن مقام توقف محال شد - و در عرض این مدت هرگاه باستظهار رسیدن کومک لشکر پرتگال دل گرم می شدند نیران جنگ و جدال افروخته داد مقابله و مقاتله می دادند - و احیانا که در هجوم افواج یاس غالب مغلوب نومیدی تام می گشتند از در درخواست امان در آمده ابواب مصالحه می کشادند - باوجود آنکه متحصنان قریب شش و هفت هزار تفنگچی قدر انداز

که اندازه‌های درست شان از اصابت فارک قضا پای کم نداشت داشتند -
از دست برد بهادران موکب اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال پای
براه تملق و فروتنی گذاشته از سرگردن کشتی و زیاده سری در گذشتند -
و دست توسل به حبل المتین استشفاع در زده حلقه استیمان بر در امن آباد
امن زدن گرفتند - و درین میانه قریب لک روپیه بر سبیل حق الامان
ارسال داشته بفاهرین گمان آن شفیع روشناس کار گذار را وسیله طلب زهار
ساختند که شاید بمیانجویی او جان مفتی بیرون برند - چون اولیای دولت
نامتناهی ازینمعنی آگاهی یافتند که متخصصان تیره درون بظاهر اظهار اطاعت
و انقیاد نموده در باطن انتظار رسیدن کومک دارند لاجرم زیاده بر آن اهمال
تسخیر حصار و امهال حصاریان تجویز نمودند از سر نو تضییق عرصه محاصره
فرا پیش گرفتند - و نخست خندق سمت کلیسا را که از رهگذر کمی عرض
و علت قلت عمق نسبت بسایر اطراف کم آب تر بود شکستند - و آب
را بخندق دیگر که برای این کار پیشتر کفده و آماده ساخته بودند سرداده
از آب خالی ساختند - و از ملچارهای این سمت که در عهده نگهبانی
بهادر کنبو والله یار خان و سید حسن کمونه بود نقب ها سرکرده رفته رفته
به نزدیکی مقصد رسانیدند - قضا را درین اثنا فرنگیان که پیوسته بر سر
جست و جوی امثال این امور تگپو داشتند راه بدو نقب برده هر دو را
بخاک انباشتند - و نقب سوم که از طرف ملچار بهادر کنبو پیش برده
بودند اصلا بو بدان نبرده پی بآن نیافتند - و چون سر آن نقب بپای دیوار
منزلی از منازل آن بی دیوان که در حقیقت حصنی حصین و معقلی
متین بود رسید آنرا بیاروت انباشتند - و بفاهر آنکه آن بنیان راسخ عمده ترین
معاقل و حصون ایشان بود و اکثر سرداران آن گروه نابکار آنجا انجمن
میساختند - صواب اندیشان اصابت کیش از راه پیش بینی ها بخاطر

آوردند که نخست بهادران موکب اقبال و یکه تازان عرصه جلالت و جدال برسبیل تهیه یورش از اسپها پیاده شده بهیئت اجتماعی رخ بسوی آن فیل بند دشوار کشا و طلسم پیوند آرند - تا چون سایر مردم کار طلب مردانه آن نابکاران بمدد سرداران خود و بمدافعه اولیای دولت پایدار آنجا فراهم آیند نقب را آتش داده بدین طریق آن بدکیشان سرکش را از کوچه نار بدارالبوار فرستند - مچما از آنجا که همواره سهام تدابیر صائبه موافقان بروفق مقتضای تقدیر بهدف اجابت می رسید درین باب نیز نقش انگیزخته رای صواب آزای شان درست نشین افتاد - چنانچه وقتی که آرایش صفوف مجاهدین میدان دین زیور صفت روی زمین مصاف شده بود و از طرف دشمن رزم جویان آرم دوست را حمیت دین ترسائی و پلس ناموس کلیسا و ناقوس سرگرم جانبازی ساخته عرصه قتال را باشتعال نیران جنگ و جدال آتش کده مجوسیه نموده بودند در همان گرمی نقب را آتش دادند - و بمجرد موشک دوانی آتش بازان هر ذره از اجزای آن عالی بنیان کوه شکوه که اساس آنها چنانچه گذارش یافت خالی ساخته از باروت پر کرده بودند خال خال از هم جدا افتاده ازین رو ادیم زمین معرکه جنگ نمونه نطع پلنگ گشت - و احجار آن سنگین حصار لغت لغت مانند صخره جنی از آن کوره آتش تنوره باده هوا گرفته بمرجع اعلی خویش یعنی کوه نار باز گشت نمود - و هر تن از آتشی نهادان اهرمن نژاد فرنگ که از جادوگری تدبیر دیو را در شیشه تسخیر داشتند از دمدمه افسون زبانه آتش دود افکن پری وار به پرواز آمدند - چنانچه گویی از سورت آتش و شدت و حدت باروت پناه بکوه اثیر بده از آن راه به جوار درکات سعیر و طبقات بدس المصیر شناقتند - و جمله بقیه سپاه تیره روز مخالف که شعله جهانسوز باروت برق خرمن بخت ایشان نشده بود برخی خود را

به جهازات رسانیده جمعی در آب افتادند - و در میان آب و آتش جان دادند، از زیاده سرپها تن به شمشیر شعله تاثیر بهادران عدو بند آفاق گیر که آب آن تا بگلو است در ندادند - چون جمعی از جهالت پیشگان سفاهت کیش فرنگ در یکی از جهازات عمده ایشان که مشتمل بر نفایس اسباب و اموال و اکثر اهل و عیال آن بداندیشان بود مشغول حراست بودند پیش از آنکه بدست مسلمانان افتد در همان گرمی انبار باروت کشتی را آتش زدند - و از شراره شرارت ذاتی آن آتش زندگان بیکدم دود از نهاد جمعی بیگناهان برآمده قریب هزار و پانصد تن که اکثر کودکان و زنان بودند با کشتی و مال و منال در هم سوختند - و اهل چند غراب دیگر نیز پیروی ایشان نموده براهبری غراب تیره اختری در تیه هلاکت ابد افتادند - و از سفائن جنگی طرز فرنگ شصت و چهار دنگه کلان و پنجاه و شش غراب و یک صد و نود و هشت جلیه داخل غنایم لشکر ظفر اثر خدیو هفت کشور و خدایگان بحر و بر شد - و یک غراب و دو جلیه از فرنگان بدر گوه خود را بسد موهانه رسانیدند - چون از شرارت آتش سفائن مذکوره چند کشتی آن بدر درین اثنا سوخته بود از آن راه فرجه بدر رفتن یافته در همان گرمی فرصت فرار فوت نکردند و با شتاب باد و سحاب بر آب و آتش زده بدر رفتند - و درین غزوه قریب ده هزار تن از خورد و بزرگ و نساء و رجال قتیل و غریق و حریق گشتند - و چهار هزار و چهار صد کس از ذکور و اناث فرنگی اصیل و عبید و جواری و سایر اصناف دیگر که طوعاً و کرهناً مذهب تسائی اختیار کرده بودند بقید گرفتاری در آمدند - و قریب ده هزار تن از رعایای پرگنات و نواحی آن که بیگناه به بند فرنگ افتاده بودند از حبس آزاد گشتند - و درین ایام از آغاز تا انجام هزار سعادت مند از اهل اسلام درجه شهادت یافته بروضه دارالسلام خرامیدند *

از سوانح این ایام سید شجاعت خان بارهه که انظار سعادت نجوم طالع مسعود فیض نظر عنایت از دروغ داشته بود و بذابر آن در وطن خود شیوهٔ خمبول گزیده بگوشهٔ عزلت خزیده بود - درینولا که تحریک بخت و تحریص اقبال محرک و مرغب آمد خود را بدرگاه آسمان جاه رسانید - و بتازگی منظور نظر سعادت سعد اکبر و مهر انور روی زمین شده بوساطت ترقی بمرتبهٔ عالی منصب چهار هزاره ذات و دو هزار سوار کوکب طالعش از وبال کدهٔ خمبول بشرف خانۀ اقبال انتقال گزید - و هم در آن آوان این سانحهٔ بدیعه که از بدایع افعال طبایع بل از ودایع لطایف ابداع در مشیمهٔ مشیت است بذابر اخبار مذهبان صوبهٔ گجرات معروض واقفان موقف خلافت افتاد - که در موضع بروده از مضافات صوبهٔ مذکور گوسالهٔ بعرضهٔ شهود آمد که سه سر داشت یکی بصورت سراسپ و باقی به هیئت سر گوان بدیع الوجود - همدران ساعت جان داده پیکر بهیمی را از ننگ قبیح منظر کریمه خویشتن پرداخت - و نیز از واقعات صوبهٔ احمد نگر بظهور پیوست که درین حدود بزغالهٔ که دو سر چهار دست و دو پا و چهار چشم و چهار گوش داشت بوجود آمده باعث حیبت نظارگیان گردید - و در همان دم همراه مادر راه عدم پیش گرفت - درین اوقات منزل یمین الدولهٔ آصف خان فیض قدوم اسعد در یافته صاحب منزل سعادت عیادت استسعاد پذیرفت - و آن آصف زمان بشکرانهٔ ورود مسعود حضرت سلیمان مکان که باعث ظهور نور و صفا و موجب وقوع عافیت و شفاست رسم پا انداز و نثار و پیشکش بتقدیم رسانید - نیز لشکر خان از صوبهٔ کابل که درین اوقات بمقتضای وقت ازو تغیر پذیر گشته سعید خان بتفویض آن سعادت جاوید یافته بود رسید - و خود را از سرنو بدریافت شرف ملازمت اشرف که سرمایهٔ سعادت دوجہانی است رسانید - و [چهار هزار]^ع اشرفی بصیغهٔ

نذر و یک لک روپیه و سی اسپ صومرتگ بر سبیل پیشکش گذرانید -
و بخدمت صاحب صوبگی دار الملک دهلی از تغیر خانخانان صوبه دار دکن
مختص شد - و پسرانش سزاوار خان و لطف الله خان با او مرخص گشتند *
بیست و سیوم شهریور ماه از پنجمین سال جلوس مبارک روز جمعه
سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل و سه هجری جشن وزن قمری سال
چهل و سوم عمر جاوید پیوند بفرخی و فیروز مندی بر آئین هر ساله
آذین پذیرفت - و سر تا سر رسوم این روز سعادت اثر از عیش و عشرت
و داد و دهش بر وفق کام محتاجان و حسب مراسم نیازمندان پایان رسیده
وقت بخوشی و انجمن بدل کشی انجام یافت - و کامرانی حضرت
گیتی ستانی که اکثر آوان در لباس کام بخشی و داد دهی جلوه گر
میگردد درین روز نیز به بهترین وجهی صورت بست - و در همین روز
شرف اندوز محمد علی بیگ ایلچی ایران را بسعادت رخصت معاودت
و مرحمت خلعت زر درزی و کمر مرصع و فیل خاصی با ماده فیل
و حوضه سیمین نواخته بر مراد خاطر فیروز و شادمان نمودند -
و چهار اشرفی کلان که مجموع وزن همه هزار توله بود چنانچه یکی چهار صد
توله وزن داشت و باقی هر یک بصد توله از دیگران کمتر - و همچنین
چهار روپیه بوزن و ترتیب مذکور - چون همگی بسکه مبارک مسکوک
بود نبلر میمنت و برکت عنایت فرمودند - و مجموع الغاماتی که از
آغاز روز سعادت افروز ملازمت اشرف تا هنگام ادراک شرف رخصت
در باره او ظهور یافت سوای اجناس بچهار لک و بیست هزار روپیه کشید -
هم درین روز حکیم رکفای کاشی مسیح تخلص از انعام پنج هزار روپیه
نوازش پذیرفته حسب التماس بر رخصت زیارت مشهد مقدس کامروا گردید *

کشایش پذیرفتن قلعه کالنه بکلید تائید دولت و سوانح دیگر

هر صاحب سعادتى را که تفویض حضرت رزاق علی الاطلاق جلّت
حضرته از پذیر افگشت مفاتیح رزق روزی خواران درگاه احدیت در مشیت
دست او گذارد اگر بدان فیض رسان او که کشاکش عالمی بدان وابسته
و سررشته و سبیل عطیات حضرت وهاب بی خدمت بدان پیوسته باشد بمحض
اشارتی هر ماه هلال سان حصنی حصین کشاید شکفت نباشد - و اگر
روز بروز دست زر افشانش چون پذیر افتاب کشورى از اقالیم شرق و
غرب مفتوح نماید دور نما نبود - شاهد حال فتح قلعه کالنه است از حصون
مذیع دکن که نوید آن در ضمن عرضداشت خان زمان دوم ماه آبان گوش زد
کامل نصابان سعادت که شرف یافتگان حضور انجمن پر نور هستند گردید -
و کیفیت معنی مذکور این صورت دارد که چون سررشته نظام کار نظام الملک
از کشاکش فتح خان پسر تغیر بدان مقام کشید که محمود خان قلعه بان کالنه
بغیر بد عهدی و پیمان شکنی فتح خان که سلامت رنجش و رسیدگی سایر
امرای دکن شده بود ازو اندیشیده قلعه را باو نداد - و چون از مواخذة
او مطمئن نبود و میدانست که اگر از مساعدت روزگار وقت یابد در انتقام کشی
و کینه توزی او فرصت طلب فوت نمی کند - لاجرم بمقام اندیشه کار
و مال روزگار خود در آمده در صدد آن شد که بمدد ساهوجی بهونسله
توسل جسته شاید که بدین وسیله خود را از شر بازخواست او نگاهدارد -
و با خود قرار داد که تسلیم قلعه مذکوره دست آویز سازش با ساهو ساخته
درین ضمن کار خود بسازد - چه آن بد فرجام درینولا از شقاوت منشی
و تباہ اندیشی روی از بندگی درگاه جهان پناه بر تافته بر ممالک فاسک
و ترنیک و سنگمبیر و جنیرو سر تا سر محال کوکن به جبر دست یافته یکی

از منسوبان سلسله نظام الملک را که در قلعه محبوس بود بر آورده دست آویزی بچنگ آورده بود و حلقه استبداد و خود رایی در پناه نام این نامزد بر در استقلال میزد - خان زمان که در آن آوان به نیابت خان خانان پدرش صوبه دار کل دکن و خاندیس و برار بود برینمعنی وقوف یافت - و بی توقف به میر قاسم قلعه دار الفنگ که در نواحی کالنه واقع است نوشت که از هر راه که رو دهد در آمده محمود خان را بشاهخواه عبودیت و ارادت که صراط مستقیم و جاده راست سر منزل سعادت است راه نمائی نماید - و از پایان کار روزگار و سرانجام مهام عالم ترسیده از انصرام قرار داد خاطر باز دارد - چون میر قاسم نخست از در استمزاج اینمعنی در آمد محمود خان این مراد خاطر خواه را از خدا خواسته بمقتضای عدم اعتماد بر نامه و پیغام توقع حضور میر مذکور بکالنه نمود - او بذابر صلاح وقت در ساعت راهی شده با محمود خان ملاقات کرده بعد از گفت و گوی بسیار و ترغیب و ترهیب بیشمار او را از آن اراده درر از کار باز داشت - و پس از تحصیل جمیعت خاطر ابلاغ حقیقت بخان زمان نمود - خان مشار الیه نامه استمالتی در کمال ملایمت و همواری متضمن هزار گونه نوید و امید و مشتمل بر انواع وعد خالی از وعید بار نوشته همراه عجم منصبدار راهی ساخت - محمود خان از مطالعه آن عهد نامه مستظهر و مستمال گشته فرستادگان ساهورا محروم باز فرستاد - و اول بامیدواری تمام پسران رشید خود را که منصور و مظفر نام داشتند با قاضی ابو الفضل وکیل خود در صحبت عجم و معصوم ولد میر قاسم روانه خدمت خان زمان نمود و خود قلعه را خالی ساخته التماس صدور فرمان عالی شان کرد - از آنجا که مقتضای طبع اقدس بندگان حضرت همواره بنده نوازی و ذره پوری ست نشان کف دست

مبارک که همانا نمونهٔ ید بیضاست و پنجهٔ تاب پنجهٔ آفتاب بر عنوان فرمان عاطفت نشان گذاشته با خلعت و شمشیر مرصع و اسپ از روی عنایت مصحوب جعفر بیگ بلوچ فرستادند - محمود خان با اقدام اطاعت و انقیاد دو کروه پیش آمده از روی کمال ادب مراسم معهوده از زمین بوس و تسلیمات بتقدیم رسانیده فرمان قدر نشان عظیم الشان را از روی تعظیم و تکریم تمام گرفته بر سر نهاد - و از برکت تبرکات خاص که بسرافرازی ارسال آن اختصاص یافته بود فرق تغاخر سرمد از فرقد در گذرانید - و شب یکشنبه بیست و پنجم مهر ماه قلعه را با هشت پرگنه از مضافات و متعلقات آن که مبلغ شش لک روپیه حال حاصل آن بود و برین تقدیر دو کروز و چهل لک دام جمع مجموع آن ولایت می شد بتحت تصرف دولتخواهان داد - و همراة میر قاسم و عجم و معصوم خود نیز به برهانپور رسیده از مرحمت خلعت فاخره و تفویض منصب والای چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد تارک افتخار بذروهٔ عالم بالا رسانید - و منصور نخستین پسر او بمنصب در هزاری پانصد سوار و خلعت و اسپ و فیل و مظفر دومین پسرش بمنصب هزاری پانصد سوار و خلعت و اسپ و انعام ده هزار روپیه بر هر دو و قاضی ابو الفضل بمنصب پانصدی دو صد سوار سربلندی یافته تسلیمات فیاز بجا آوردند *

از وقایع این اوقات آنکه از وقایع صوبهٔ بنگاله بعرض رسید که قاسم خان صوبه دار آنجا بعد از انقضای سه روز از فتح هگلی بندر بنابر مقتضای قضای ماضی و قدر نافذ بجوار عالم رحمت و رضوان آنحضرت شتافت - و از کمال سعادت مندی و قابلیت و نهایت اخلاص و ارادت فوت او موقع تاسف و تحسر بندگان حضرت که گوهر شناس جوهر وفا و اخلاص ارباب حقیقت و اصحاب عقیدت اند گردید - ای خوشا حال بنده که رضامندی

ولی نعمت حقیقی او درین مرتبه باشد - چه فی الحقیقت این مرتبه در شهر در نشأ موجب خوشنودی و خورسندی حضرت خداوندی است - و لهذا درینوقت زبان حق سگال بمناسب خوانی این بیت حق مقام ادا نمود *

بود رضای تو چون موجب رضای خدا زهی سعادت آنکس کزوشوی راضی
اعظم خان از موقف خلافت بتقدیم این امر جلیل القدر عظیم الشان
یعنی صوبه داری بنگاله مامور گشت و بمرحمت خلعت فاخر و دو
راس اسپ مختص گردیده مرخص شد - و در همین ایام شاعر نادر فن
جادو کلام حاجی محمد جان قدسی تخلص از اهل مشهد مقدس که به
نهایت مرتبه تقدس ذات و نفوذ صفات و غایت ورع و پرهیزگاری
با کمال تفرد در فن شاعری و سخنوری که اجتماع این مراتب در یک ذات
کمتر دست بهم داده اتصاف دارد از وطن احرام طواف رکن و مقام این
قبله امانی و آمال محتاجان و کعبه جاه و جلال انس و جان از ته دل
بر میان جان بسته خود را با ادراک این سعادت عظمی رسانید - و قصیده
غرا که در ستایش بندگان درگاه جهان پناه بطریق ره آورد انشا کرده بود در
حضور پرنور افشاد نمود - و از مرحمت خلعت فاخر سرمایه مفاخرت
سرمد اندوخته در هزار روپیه برسم صله یافت - و از راه تحریک بخت
کار فرما که او را بدین قبله ارباب طریقت راهنما شده بود در حلقه ثنا طرازان
بارگاه خدیو زمین و زمان در آمده به سلک بندهای درگاه والا شرف
انتظام یافت - و این چندین بیت از آن قصیده است * * ابیات *

ای قلم بر خود ببال از شادی و بکشا زبان

در ثنای قبله ا [اقبال خاقان زمان] ع

جوهر اول شهاب الدین محمد کزازل
 از برای خدمتش زد چرخ دامن بر میان
 اختر برج کرامت مظهر لطف اله
 جوهر تیغ شجاعت مصدر امن و امان
 آنکه از آغاز فطرت بسته شهباز ظفر
 چون عقاب تیر بر شاخ کمانش آشیان
 گرمخالف در موافق از ولایش دم زنفد
 با بد و نیک است چون خورشید گرم و مهربان
 سرمه چشم غزالان سازد از داغ پلنگ
 سازگار بهای عدلش چون نهد پا در میان
 شهرت آثار عدلش زود بر خواهد گرفت
 تهمت زنجیر عدل از گردن نوشیسروان
 خوش نشست از نقش پایش نقش هفت اقلیم را
 ربع مسکون گو دگر بفشین بعیش جاودان
 آفتابی اینچنین طالع نه شد در هیچ قرن
 از زمان حضرت صاحبقران تا این زمان
 جای حیرت کی بود گر کامل آمد از ازل
 مهر در حد کمال آید پدید از خاوران
 سر غیبی بر ضمیر روشنت پوشیده نیست
 راز خود تقدیر با رای تو دارد در میان
 حبذا دولت که بیند با تو خود را در رکاب
 مرحبا نصرت که باشد با تو دایم همعان

خواستگاری صبیله حورا سیر سلطان پرویز به بادشاه زاده فرشته محضر خورشید منظر دارا شکوه و ارسال رسم معهوده ساچق

ارجمندترین نعمتی از نعماء جزیله الهی و شریف ترین عطیه از عطایاء جلیله نامتناهی حکمت کامله توالد و تفاسل است که مفاد پایدگی نوع عالی انسان و سرحلقه ارتباط سلسله نظام کار جهان و انتظام روزگار جهانیانست - و پیدا است که تعداد اولاد و تکثیر اسباط و احفاد که بالا ترین مواهب و والا ترین مکارم است قیاس بعموم احاد الناس موهبتی دیگر و مکرمتی غیر مکرر است علی الخصوص نسبت بسلاطین عدالت آئین که برومندی شجره کمال عالم ثمره بقای ذریت شریف و نتیجه کثرت نسل کریم ایشان است - و باروری نهال استکمال بنی آدم فرع وفور نشو و نمای اصل دوحه وجود این جمع ذی شان - لاجرم برین طبقه والا که مانند ارباب عالم بالا بمنزله آبای مهربان ابتدای زمان اند واجب عینی و لازم عقلی است که در استحصال و استعجال اعطای این مکرمات عظمی از عطا کده مبداء فیاض مساعی جمیل مبدول دارند - یعنی تجویز اهمال و امهال در تزویج اولاد سعادت نژاد که فی الحقیقت تزویج کاسد و اصلاح فاسد عالم کون و فساد است نموده هر بالغ نصیبی کامل نصاب را از اولاد امجاد با عقیده از قبیله کرامت ذات و شرافت صفات در سلک ازدواج انتظام دهند - و از نتایج این مقدمه حکمت بنیاد خورد نژاد نامزد ساختن دختر والا اختر سلطان پرویز است بداد شاهزاده جوان بخت سعادت یار سلطان دارا شکوه و تهیه سامان طوی و توطیه مقدمات آن - و سبب صوری اینمعنی آنکه همدرانولا که ولایت خاندیس از پرتو اشعه

ماهچچہ نوای مہر ضیای این قائم مقام نیر اعظم غیرت فلک برجیس بود و ہنوز خطہ پاک مرکز خاک از نزول مقدس آسیہ وقت و مریم عہد اعنی نواب غفران مآب ممتاز الزمانی روکش محیط افلاک نہ گشتہ بود از آنجا کہ شفقت امہات بمقتضای فرط رقت قلب بر عطوفت آبا سمت سبق دارد آن قدسی سرشت عرشی طینت بعرض اقدس رسانیدند کہ چون شہزادہای والا نژاد سلطان دارا شکوہ و سلطان محمد شجاع بمرتبہ تکلیف شرعی رسیدہ اذن و وقت تامل ایشان شدہ اگر رای جهان آرای اقتضا فرماید کریمہ سلطان پرویز کہ بحلیہ جمال صوری و معنوی و حالہ کمال نسب و حسب آراستہ و پیراستہ است و والد مرحومش گرامی فرزند حضرت جنت مکانی و والدہ ماجدہ اش نبیرہ حضرت عوش آشیانی اند بانومی حرم محترم مہین شہزادہ اعظم گردد بسیار بجا و بموقع است - حضرت خلافت پناہی تصویب این رای صائب نمودہ آن گرانمایہ گوہر محیط مکرمت را بجهت انتظام در سلک ازدواج درۃ التاج خلافت عظمی نامزد فرمودند - و ثمرہ شجرۂ سیادت و امامت و نوبادۂ حدیقہ ولایت و کرامت اعنی صبیہ رضیہ رستم میرزا کہ سلالہ سلسلہ صفیہ صفویہ است سزاوار پیوند نونہال بوستان شاہی فرع اصل دوحہ خلافت ظل الہی شاہ شجاع شمرده درین باب قرار داد خاطر عاظر را زبان زد نیز فرمودند - و بمقتضای پیشنہاد مذکور در پی تہیہ مقدمات کار خیر شدہ سامان طرازان مہمات بادشاہی را بسرانجام مایحتاج این امور مامور ساختند - و بنابران بسرکاری متکفلان بیوتات سلطنت عملہ کارخانجات سرکار خاصہ دارالخلافہ اکبر آباد و دار السلطنت لہور سرگرم کار گشتہ بسرانجام در بایست این امر سامی پرداختند - و در ساختن زیور و مرصع آلات و ظروف زرین و سیمین و اثواب مطرز بتار زر و نقرہ و سایر اسباب و اثاث بیوتات فراخور

مقتضای حال و وقت بذل جهد نمودند - و هنروران صاحب بصیرت در گجرات و بنارس و مالده و ساتگانو و سنارگانو و سایر بنادر خصوص سورت بندر که منبع نفایس و نوادر بل همانا مغاص لآبی و معدن جواهر است حسب الامر عالی در ساختن و پرداختن انواع حلای و حلال اهتمام تمام نموده همگی را باتمام رسانیدند - ناگاه از آنجا که رسم معهود روزگار است مقتضای تقدیر بوقوع قضیه ناگزیر نواب رضوان مآب مہد علیا تعلق پذیر گشته سرانجام این کار خیر چندی در بند تعویق و حیز تاخیر ماند - و چون موکب سعادت از خطه بوهانپور بمركز محیط خلافت معاودت نموده یکسال تمام از هنگام ارتحال آن بانوی فرشته خصال منقضي شد و سایر رسوم این روز که درین کشور بعرض مشهور است چنانچه مذکور شد ظہور پذیر آمد - و در آن حالت حضرت شاهنشاهی از کمال کلفت و ملال این حادثه اندوه زای نشاط زدای سر و برگ عیش و عشرت و دماغ سوز و سرور نداشتند - چون یکسال و هشت ماه از ارتحال آن محفوفه رضوان الہی بسر آمد و همواره در خاطر آن مسند نشین صدر محفل چنان چنان بود کہ شادی ازدواج شاهزادہای عظام کرام خصوص گرامی شاهزادہ اعظم بآئینی کہ باید و شاید سرانجام یابد و بندھوی از عہدہ زیب و زینت آن جشن شایان برآید کہ تا بقای گیتی سرانجام آن مورد ضرب المثل باشد - لاجرم بخاطر اشرف رسید کہ مکفون ضمیر منیر آن انسیہ جوزا نظیر در صورت ظہور زیور پذیر گردد - بذابر آن یازدہ گہری از روز یکشنبہ دوازدهم آبان ماہ موافق ہشتم جمادی الاول از شہور سال ہزار و چہل و دو ہجری سپری گشتہ ساچق لایق مشتمل بر یک لک روپیہ نقد و موازی این مبلغ جنس از انواع جواهر گرانمایہ و نوادر اقمشہ ثمینہ مصحوب دستور اعظم علامی افضل خان و صادق خان میر بخششی

و میر جمله خانسامان و موسویخان صدر الصدور و مستدرات حجب عصمت والدۀ ماجدۀ حضرت مهد علیا و همشیره کلان آن مرحومه مغفورۀ و عمات ایشان و سنی النسا خاتم بآئین شایان و روش نمایان بمنزل سلطان پرویز مرحوم ارسال داشتند - و صدر آزلی حرم محترم جهان بانو بیگم از روی کمال ادب دانی و قاعدۀ شناسی سایر رسوم این روز طرب افروز بر طبق مقتضای مقام بجا آورده - و چندین تقوی پزچۀ درست از نغایس اقمشۀ هر دیار که قطعاً با مقراض طرح همدمی نینداخته و نظر بر آشنائی سوزن ندوخته بود جداگانه نامزد هر یک از آن امرای عظام نموده بیرون فرستاد - آنگاه مراعات نهایت مراتب تعظیم و اعظام فرستادگان بجا آورده رخصت فرمود *

از سوانح دیگر اعتماد خان ترکمان که از عادل خان رفجیده خود را بدرگاه گیتی پناه رسانیده بود بانعام بیست هزار روپیۀ و خطاب قزلباش خان کامیاب گردید - ذوالقرنین فرنگی که از خوردی باز احراز سعادت ملازمت نموده و در بندگی درگاه بدان معنی کلان شده و بالفعل بنابر آنکه در فن موسیقی روش هندی و تالیف نغمات مهارت تمام دارد منظور نظر انور است از بهر اینچ که به فوجداری او متعلق است رسیده سعادت ملازمت دریافت و پنج فیل برسم پیشکش گذرانید - چون بندگان حضرت از کمال دیفداری در صد آن اند که سایر متصدیان اشغال و اعمال دیوانی مسلمانان دیانت دار کفایت شعار باشند - و حسب المقدور امور ملکی و مالی خاصه مهمات عمده به هندیان مرجوع نباشد تا عموم اهل اسلام خصوص سادات و مشایخ و ارباب فضل و تقوی را بایشان باز گشتی و رجوعی نبوده متحمل خفت نشوند - بنابر آن دفتر تن از رای مائیداس گرفته به ملا عبد اللطیف لشکر خانی که معامله دانی و پاک

دینی با عملداری و وقوف سیاق بقدر احتیاج جمع نموده بود تفویض فرمودند *

چهارم آذر که محفل ازم آئین بوجود دانشوران هر کشور محفوف بود و هر یک بقدر مبلغ علم خود در سایر ابواب هر فن سخنی می گفت - و بادشاه حکیم مشرب حکمت پژوه که پیوسته در پی تحقیق و تفتیش لوازم حکم و جوامع کلم اند در هر باب مدخل نموده از هر در گفتگو می فرمودند تا سرشته سخن باحوال ملوک حکما و اوضاع حکماء ملوک کشید - درین اثنا یمین الدوله که ارسطوی عهد و آصف سلیمان زمان است مبالغه ستایش و ثنای سکندر بدین مبلغ رسانید که درین مدت متمادی هیچ فردی از افراد ذوی العقول بر قول و فعل آن بادشاه راست گفتار درست کردار گرفت ننموده بل مبادی راه دخل نه پیموده - حضرت خلافت مرتبت فرمودند که چون نبوت سکندر فلیقوس رومی بدرجه ثبوت نرسیده و بنابر قول محققین ایمنه تاریخ اسکندر ذوی القرنین دیگر است ما را بدستوری ادب دو سخن بر گفتار و کردار اوست - نخست آنکه بجواب رسول دارا در باب طلب بیضهای طلا که پدرش فیلقوس هر ساله بوسم خراج می داد چنین گفت -

شد آن مرغ کو خسایه زرین نهاد

چنانچه در تواریخ معتبره و کتب اخبار و سیر مذکور است و در افواه و السنه بر سبیل تواتر مشهور - و این سخن نسبت به پدر کمال سوء ادب

(۱) در بادشاه نامه آمده - چون درین ولا رای مانی داس را که بخدمت دفتر تن قیام می نمود کبر سن در یافته بود بنابر آن خدمت مسطور بملا عبد اللطیف گجراتی تفویض فرمودند | جلد اول - حصه اول صفحه ۴۶۶ | *

دارد - چه ماکیلان جانوریست بغایت فرومایه و معهذاً بیضه نهان مستلزم انوثیت - دومین ترک طریقه حزم و احتیاط نمودن و در لباس رسالت به مجلس نوشابه رفتن - و این شیوه از طریقه خردمندان دور است چه دانا ارتکاب امری که پشیمانی بار آورده چاره پذیر نباشد هرگز نمی نماید - حاضران مجلس بشکرانه اتفاق پوشیدن خلعت وجود در عهد سعادت مهرد این بادشاه زبان بسپاس جهان آفرین گشوده آنگاه فراخور فسحت دستگاه سخن ستایش این سخنان حکمت آمیز در طی دعای از دیاد دین و دولت بجا آوردند *

سعید خان صوبه دار کابل باضافه هزار سوار دو اسپه منصب چهار هزاره چهار هزار سوار بالنصف دو اسپه و سه اسپه اعتبار یافت - اعتقاد خان صوبه دار کشمیر بعد از تغیر بسعادت ملازمت رسیده هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و پیشکشی مشتمل بر اقسام جواهر و مروع آلات و نفایس و نوادر کشمیر از نظر اشرف گذرانید - از جمله چندین کلکی پر قاز که مشکین پرچم پرخم سلسله موپان و کله کاکل ماه رویان را بیتابی رشکش چون موی روی آتش سر گرم پیچ و تاب دارد - و همچنین انواع پشمینه از شال و جامه وار و کمر بند طرح دار که همانا مصوران را بقلم مواز آن دست نقش و نگار بدان گونه تر دستی دست ندهد - و ازین عالم شال و کرته وار و گوش پیچ پشم کرگ که جانوریست وحشی ماکول اللحم در ولایت تبت بهم می رسد و نرمی پوست آن در پایه ایست که شکم قائم به پشت گرمی آن مایه ملایمت حرف درشت دعوی برابری بر روی آن نمی تواند آورد - و ازین دست قالی خوش قماش خوش طرح و جای نمازهای قالی باف از جنس پشم مذکور که درینولا بیمن و برکت هنر پوری و هنر نوازی و دقت تصرفات طبع اقدس دقیقه رس

نزاکت آن بجای رسیده که از آن بالا تر فوق مراتب توهم خرد والا است - چنانچه از کارخانهای سرکار خامه شریفه گزی قانی به نود روپیه تمام می شود - و از همان جنس پشم حسب الامر اعلی در کارخانجات سرکار عالی دارالسلطنت لاهور نیز قانی می بافند که از کار کشمیر پای کم نمی آرد - بعد از دوازده روز از شکار گاه باری به دارالخلافه معاودت فرمودند و در طی این ایام بیست و پنج نیل گاو و چهارده آهو به تغذگ و یک صد و سی و شش دراج و یازده کاروانک و غیره شکار شد - درین وقت بادشاه مهربان قدر دان خواجه ابوالحسن را که از بندهای معمر و معتبر درگاه است مشمول عنایت ساخته منزل او را از نور قدم انور رشک باطن صاحب دلان صائب نظر فرمودند - و او را از برکت عیادت شفا بخش باوجود عارضه مخوفه مهلمکی که داشت امیدوار زندگی جاوید نمودند *

از سوانح نمایان که درین احیان فتوح روزگار سعادت آثار اولیای دولت پایدار آمده فتح حصار بند کباتا کهیری است از مضافات صوبه مالوه و بسط مقال و شرح کیفیت احوال آن علی الاجمال برین نمط است که بهاگیرت نام متمریدی از قبیله بهیل که سرگروه آن جماعت شور انگیز و زمینداران آن سرزمین آشوب خیز بود باستظهار حصانت حصار مذکور سرمایه استکبار اندوخته از فرط پیش پا نگرها عاقبت اندیشی را پی سپر ساخته بود و تن به تملق نداده سربه فروتنی در نمی آورد - بلکه هیچ یک از حکام آن حدود را وقتی ننهادند بنظر در نمی آورد - تا در مبادی جلوس همایون حضرت ظل سبحانی که به نیروی تائید

(۱) در نقشه وسط هند ملکم صاحب باسم کفتهار کهیرا مذکور شده - بکنار

آب کالی سند واقع است و از اجین سی کره فاصله دارد *

آسمانی گردن کشان و دراز دستان هر سرزمین سرها به گریبان کشیدند و دست ها در آستین در دیده پایها بدامن پیچیدند - آن فاقص بصیرت چون در آن مدت از هیچ سوبه هیچ رو چشم نمائی ندیده بود و همگی را بیک چشم دیده همچنان بر مخالفت امر از ورزیده - درینولا که نصیربخان به تفویض صوبه داری مالوا منظور نظر عنایت شد آن خیره چشم رو از اطاعت و انقیاد تافته بهیچ وجه توفیق اظهار موافقت نیافت - لاجرم خان شجاعت نشان گوشمال آن کوتاه نظر را با خود مخمر ساخته رو بدان سمت آورد - از آنجا که همت عالی عزیمتی است که دیوبه شیشه در آورده شیر از بیشه بر آورد - و عزم راسخ افسونی است دیوبند که بند عقدهای طلسم پیوند بکشاید و قفلهای زندگار بسته که کلید از فتح دندان امید کنده باشد بغیر تاثیر دمدمه آن بکشایش گراید - بمحض توجه آن سردار شهامت شعار فتح آن حصار دست داده حصاری زندهای گشت - و سبب صوری اینمعنی آنکه چون آراستگی صفوف نمایان و تونک آئین شایان آن سپهدار رزم جو مسموع سایر زمینداران چارسوی آن سرزمین شده کثرت عدد و عدت و فرط سطوت و شدت آن خان عالی شان بدیشان رسید باینمعنی از آوازه تردد نمایان خان که پیشتر گوش زد همگنان شده هوش از دلهای ارباب طغیان و اصحاب تمرد ربوده بود - پای ثبات و تمکن آن مخدول از جا رفته اساس قرارش را آن پایه استحکام و آنمایه استقرار نماید - لاجرم از راه عاجز و نیاز در آمده ابواب مصالحه و معاهده کشود و بمیانجی سفیران زمیندار کتور پیغام داده دم نقد تعهد ادای پیشکش نمود - و تقبل اینمعنی کرده که مجموع جمیعت خود را با یکی از خویشان خود بفرستد که در همه جا همراه بوده همیشه بساق کش باشد و جز اطاعت کاری نداشته سلوک بدها بگویی و فساد پیش نهاد نسازد

مشروط بآنکه در باب تکلیف ملازمت بزور مکلف نبود و در باب تسلیم قلعه مذکور که مفرو و مقر دیرینه اوست مجبور نباشد - و چون نصیریخان را بر عهد و موثیق آن بد نهاد چندان اعتماد نبود و خوشنودی و خورشیدی بندگان حضرت استیصال اهل بغی و طغیان می دانست لاجرم قبول این معنی فموده سردارانه بامحاب خود بشتاب باد و سحاب بادیه گرد و مرحله نورد شده چهار گروهی قلعه را معسکر ساخت - و آن سرگروه اهل تهر و تجلد ارباب شهامت دل باخته از سرقتال و جدال یکبارگی در گذشت و از در طلب امان در آمده طاعت و بندگی بادشاه اسلام و تسلیم کلید قلعه را مفتاح ابواب دارالنجات سلامت و عافیت شمرد - سردار مروت شعار این بار درخواستش را پذیرفته اورا بجان و ناموس امان داد - چهاردهم ماه خان مذکور داخل حصار شده در آن ضلالت کده باعلاء کلمه اسلام و اعلان اذان اقامت مراسم مسلمانی نمود - و در آن مقام که هرگز نام معالم دین زبانزد کسی نه شده بود با سایر اهل مواکب و کتاب عساکر قاهره صلوات مکتوبه بروفق طریقه اهل سنت و جماعت بجا آورد *

از وقایع این ایام دست یافتن بهادر خان روهیله است بر گوشمال گردن کشان ملکوسه که گروهی از باغیان این کشور اند که در فرط شدت و کثرت عدد و عدت از سایر سرکشان این ملک بیش در بیش اند - این طایفه از رعیت گرفته تا سپاهی در هیچ حالی وقتی بی سلاح نمی باشند - چنانچه کشت و رزان این طایفه بهنگام شیار کردن تفنگ پر کرده روشن فتیله بر قلبه بسته بشغل خویش می پردازند - و ازین رو فراغبال و ثبات قلب اندوخته رعایت لوازم رعیتی را بی سر می اندازند - درینولا که جاگیرداری کاپی و قنوج و مضافات آن محال به بهادر خان

مذکور تفویض یافت قریب بیست هزار تن از آن گروه نابکار کج اندیش که اکثر تفنگچیان درست انداز بودند - در مقام سرگانوا از مستحکم جاهای آن حدود به یکجا شده بظاہر غایت زیادہ سری ابواب شورش انگیزی و فتنہ گری کشوده در عاقبت بروی روزگار خود فراز کردند - و در ادای بالواجب و حقوق دیوانی تعلل ورزیده یکبارگی از رعیتی سر باز زدند - لاجرم خان مذکور بحکم وجوب تنبیه اهل فتنہ و فساد و لزوم حفظ صورت شکوہ دولت و مہابت سلطنت با فوجی آراستہ بہراولی اقبال بادشاہی و چنداولی حفظ و حمایت الہی انداز فرو نشاندن غبار شورش و آشوب اهل کفر و کفران نمود - و باہنگ اطفاء شعلہ بغی و طغیان برخاستہ بر سر آن بد اندیشان راہ ترکناز پیمود - و آن یاجوج منشان وقتی خبردار شدند کہ احاطہ بہادران سخت کوش پولاد جوش آہن پوش چار دیواری صد بارہ استوار تر و مستحکم تر از ہفتخوان رستم و سد روئین سکندر بر چار سوی ایشان کشیدہ شد - و چون راہ فرار خویشتن از ہمہ جہت مسدود دیدند ناچار بظاہر کار فرمائی اضطراب دست و پا زدن در آمدہ تیر و تفنگ و سایر آلات جنگ را کار فرمودند - و باوجود جد و جہد مجاہدان دین در کار جہاد و پیکار اهل بغی سرشتہ عناک از دست ندادہ دست از کار باز نداشتند - و باستظہار حصانت حصار و اعتضاد تفنگچیان قدر انداز از سرفرو نیرو و زور بازو یافتہ کوشش مردانہ می نمودند - و از طرف عسکر اسلام دلاوران کار طلب آہنیں سلب سپر حفظ ایزدی بر سر کشیدہ پیکہ روی یورش بسوی حصار آوردند - مجملہ متہوران آن گروہ زیادہ سر از حملہ ہای متواتر آن سردار شہامت شعار و صدمہای پی در پی دلیران نامدار دلیرانہ پای کم نیاورده تا دوپہر داہ مجادلہ و مقابلہ دادند - و در برابر بہادران

بهرام صولت کیوان شکوه با ثبات قدم کوه قدم ثبات افشردند - باوجود آنکه دیوار باره از خنجر و کتاره هزاران پولاد پنجه عسکر منصور که مانند زبانه آتش جای در سنگ خاره می کند هزار باره از خانه زنبور رخنه دار تر شده بود - و در هر سو ارباب تهور و تجلید از روی جلالت سعادت طلب و شهادت جوی آمده مانند فروغ آفتاب تابان که از روزن بکاشانه می افتد تند و تیز خود را از راه رخنه های دیوار بحصار افکنده بودند - آن مقهوران مانند زنبوران خشم آگین خاک آلود جای خود را از دست نداده و مردانه پیش آمده یک گام وار قدم باز پس نگذاشتند - چندانکه عاقبت کار دست و گریبان شده بهم در آویختند - و در آن گونه وقت تنگی دلاوران کشاده دست از هر دو سو دم آب دشمنه و خنجر از گلوی تشنه یکدیگر دریغ نداشتند - و درین دارو گیر چندی از دلیران دیندار دم نقد نیکنامی دازین از میان بردند و برای ذخیره عقبی از گنج خانه سعادت سرمایه سعادت سرمد بدست آوردند - و از آن مخدولان جمعی کثیر بدست برد دلاوری بهادران سر باختند - و بقیه السیف چون دیدند که کار بجای نمی رسد و جز یکجا کشته گشتن همه مردم کار آمدنی ثمره دیگر ندارد باوجود کمال سفاقت عاقبت امر در پرده ظلمت شب جان بدر برده راه فرار پیش گرفتند - روز دیگر بهادر خان به تخریب آن باره استوار پرداخته همعنان فتح و ظفر بمقر خود باز گشت نمود - چون بمحض همراهی اقبال حضرت ظل سبحانی و سلسله جنبانی عواطف ربانی که در حقیقت خاصیت خلوص اخلاص و صفای ارادت نسبت بولی نعمت حقیقی است این گونه فتح آسمانی که در آن سر زمین نصیب هیچکس از اولیای دولت ابد قرین نه شده بود روزی او گشت از قرار واقع در اعمال آن ولایت عمل نموده نقش کارش بر وفق دلخواه درست نشین گردید -